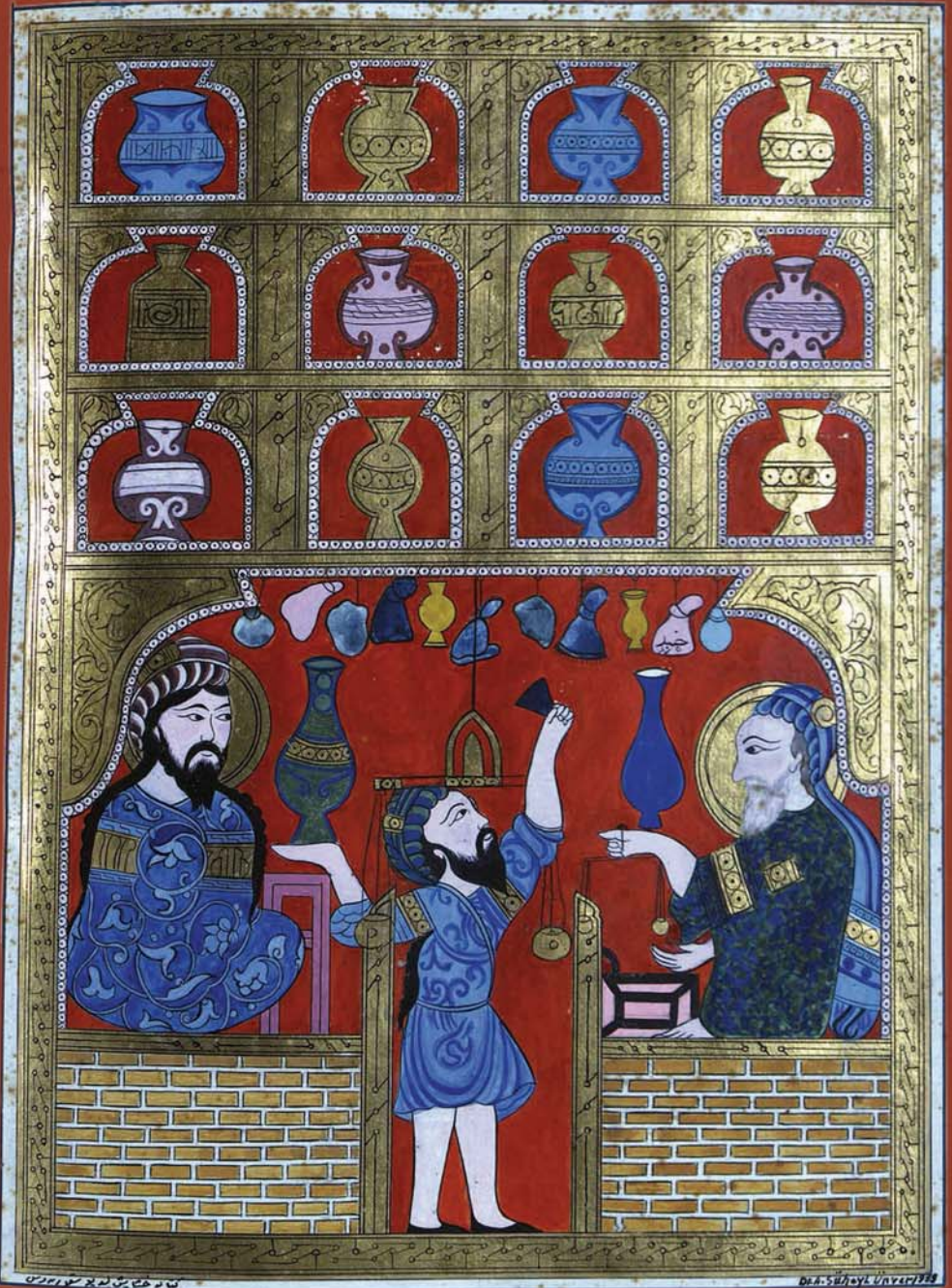


فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۷ | انتشار بهار ۱۳۹۹

سرخس، میراث مکتوب و نقش آن • درباره برخی تعبیرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدی نمانش • کتاب‌المصادر ابوعلی تیرانی / علی‌اکبر صادقی • فرمان جهانشاه قراقریونلو در منع عزاداری محرم (بمناسبت ۱۳۶۵ق) / صدائین شیخ‌المکملی • نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان‌نویسی / تاب شیرازی • مکر الهی / مصداقین کوش / تسخانی تازیانف از ارشاد قلاسی در لندن / ماری پوناشی • دست‌نویس کهن قابوس‌نامه و چاپ حرفی آن / سوسداسی • «بسکو» یا «بسکو»؟ جای نامی در تاریخ سیستان / جواد معتمدی حکم • سیمسار پرتاب‌بده / مریم بیروسی / رباعی خیام در ریاض هندوشاه نخبجویی / سید علی برافلسی • کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن با دستگاه آل چالویر در تبریز و بغداد / علی صفوی آق‌نانه • معنوی و ارزشی مقلداتی هفت نسخه‌شاهنامه، مقدم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شایون • درباره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر رفغان • بخش‌هایی از انیس‌الوحده در جنگی متعلق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی • اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / حسن شریفی ضعی • درباره تصحیح جامع‌اللغات نیازی / امین خدیووست • ادبیات فارسی بیرون از ایران (سیف‌آه هند، آملی، آسیای میانه، و در فارسی بیودی) / مصداقین کوش • القانون فی الطب (کتاب‌الاول فی الامور الکتابیه من علم الطب) / سید نصرالله زاده / نگاهی به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرضی موسوی • مدخل حسانه ملی ایران / فاطمه حتمیان • ریشه‌شناسی چه می‌کنند؟ (۴) / سید احمدرضا قلم‌نمائی • آثار راشد محمد افندی / ملاحظاتی در باب نقد کتاب ازل القانون فی الطب / بهشتل حسینی • پاسخی به نقد دیوان منوچهری / سید شیری



فصلنامه اطلاع رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه شناسی و ایران شناسی دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم بهار - تابستان ۱۳۹۷ [انتشار: بهار ۱۳۹۹]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
 gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: نگاره آغاز کتاب الحشایش دیوسقوریدس در مجموعه پزشکی ۳۷۰۳، کتابخانه ایاصوفیا، مورخ ۶۲۱ق، به نسخ خوش عبدالله بن الفضل سبط الاعز. در این نگاره یک دکان دارو فروشی دیده می شود. بر روی یکی از اشیاء آویخته از بالای دکان، نام «جنید» نوشته شده که به ظاهر نام نگارگر این نسخه است.

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

فهرست

سر سخن

میراث مکتوب و نقش آن..... ۲-۵

بجستار

در باره برخی تعبیرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدوی دامغانی..... ۶-۷

کتاب المصاغر ابوعلی تیزانی / علی اشرف صادقی..... ۸

فرمان جهان شاه قراقویونلو در منع عزاداری محرم (به تاریخ ۸۶۵ق) / عمادالدین شیخ الحکامی..... ۹-۱۲

نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان نویسی / نایب شیرازی..... ۱۳-۱۵

مکر الهی / مجدالدین کیوانی..... ۱۶-۲۷

نسخه ای تازه یافت از ارشاد قلانسی در لندن / عارف نوشاهی..... ۲۸-۳۱

دستنویس کهن قابوس نامه و چاپ حروفی آن / مسعود قاسمی..... ۳۲-۴۶

«بسکو» یا «بسکر»؟ جای نامی در تاریخ سیستان / جواد محمّدی خمک..... ۴۷-۴۹

سپه سار برن تابید پیه / مریم میرشمسی..... ۵۰-۵۲

رباعی خیتام در بیاض هندوشاه نخبجوانی / سیدعلی میرافضلی..... ۵۳-۵۴

کهن ترین نمونه های شناخته شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن بادستگاه آل جلاپیر در

تبریز و بغداد / علی صفری آق قلعه..... ۵۵-۸۵

معرفی و ارزیابی مقدّماتی هفت نسخه شاهنامه مقدّم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شاپوران..... ۸۶-۱۰۰

در باره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر ارغوان..... ۱۰۱-۱۱۲

بخش هایی از انیس الوحده در جنگی متعلّق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی..... ۱۱۳-۱۱۵

اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / محسن شریفی صحنی..... ۱۱۶-۱۲۰

نقد و بررسی

در باره تصحیح جامع اللغات نیازی / امین حق پرست..... ۱۲۱-۱۲۵

ادبیات فارسی بیرون از ایران (شبه قاره هند، آناتولی، آسیای میانه، و در فارسی یهودی) / مجدالدین کیوانی..... ۱۲۶-۱۳۷

القانون فی الطب (الکتاب الأول، فی الامور الکلیه من علم الطب) / سعید فتحعلی زاده..... ۱۳۸-۱۵۴

نگاهی به تصحیح خلاصه الاشعار و زبده الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرتضی موسوی..... ۱۵۵-۱۶۳

مدخل حماسه ملی ایران / فاطمه حمصیان..... ۱۶۴-۱۶۷

پژوهش های دبستان

ریشه شناس چه می کند؟ (۴) / سید احمد رضا قائم مقامی..... ۱۶۸-۱۷۴

ایران «متون و منابع عثمانی»

آثار راشد محمّد افندی / نصرالله صالحی..... ۱۷۵-۱۷۷

دوره نهمین

ملاحظات در باب نقد کتاب اول القانون فی الطب / نجفقلی حبیبی..... ۱۷۸-۱۹۰

پاسخی به نقد دیوان منوچهری / سعید شیری..... ۱۹۱-۱۹۹

مکر الهی

مجدالدین کیوانی

majdoddinkeyvani@yahoo.com

سوی چپش بس جهانسوز آتشی
سوی دست راستش جوی خوشی
سوی آن آتش گروهی برده دست
بهر آن کوثر گروهی شاد و مست
(۴۲۲/۵-۴۲۴)

بدیهی است که علی القاعده همه باید به سمت راست این موجود ایستاده میان آتش و آب رو بیاورند و از سمت چپ آن دور شوند. اما قضیه عکس این است، چون در پس این پرده داستان دیگری است. افرادی، احتمالاً به خلاف انتظار درویش، خود را به آتش می‌زند ولی از میان آب سر بر می‌آورند؛ به عکس، معدودی که از سمت راست جانب آب می‌روند، گرفتار آتش می‌شوند:

هر که سوی راست شد و آب زلال
سر ز آتش برزد از سوی شمال
و آنکه شد سوی شمال آتشین
سر برون می‌کرد از سوی یمین
(۴۲۸/۵-۴۲۹)

از آنجا که کمتر کسی از سیر کار آگاه است، لاجرم اکثریتی از خلق «شقی» و ظاهربین فقط به سراغ آب می‌روند. این شوربختان کسانی هستند که ذوق لذت آنی و فرصت موجود را «معبود» خود قرار داده، ولذا مغبون چشم‌بندی خدا شده‌اند. فرجام این بی‌بصیرتی و «حالی‌بینی» آتش همیشگی است. ابراهیم خلیلی می‌باید که آتش نمرود را جز سحر و خدع‌های نداند و در ورای آن، نزهتگاهی چون بهشت ببیند. بر خلاف ابراهیم، فرعون راه نیل در پیش گرفت و مکافات اعمالش را دید (۴۳۰-۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸). (۴۳۸/۵)

من نیّم فرعون کایم سوی نیل
سوی آتش می‌روم من چون خلیل
(۴۵۲/۵)

این همه را مولانا «لعب بازگونه» می‌خواند که پیش پای هر شقی و نیکبختی نهاده شده‌است. به واسطه همین بازی شگرف است که فرعونیان از آل خلیل متمایز می‌شوند. مولانا این مفهوم حیرت‌انگیز را با چند مثال دیگر بیشتر توضیح می‌دهد، که همه گویای مکر الهی یا نوعی جادو و ساحری است، چیزی که قرآن آن را سحر حلال می‌خواند.

مولانا جلال الدین در دفتر پنجم مثنوی به دنبال بحثی درباره وضع «نعل بازگونه» در امور جهان و اینکه پدیده‌ها ظاهر و باطنی متفاوت و حتی متضاد دارند، به قهر و لطف خداوند می‌پردازد. این دو صفت الهی خود مصداق بارزی از نعل بازگونه است. توضیح آنکه انسان‌ها همه از لطف و قهر خداوند آگاهند و می‌کوشند از قهر او بگریزند و به لطف او درآویزند؛ منتها حضرت حق «قهرها را در لطف» و «لطف‌ها را در قهر» پنهان کرده‌است. مولانا این کار طرفه را «نعل بازگونه و تلبیس و مکر الله» می‌خواند. حکمت این عمل، بنا به تفسیر مولانا، این است که «اهل تمییز» و برخوردار از نور الهی از «حالی‌بینان» و ظاهربینان جدا شوند» (۵/ ص ۹۵۰).^۱ این در واقع آزمونی است از جانب خداوند تا معلوم دارد نیک‌رفتارترین مردم چه کسانی هستند: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (هود/۹۱).

مولانا، به روال معمول خود، این مسأله غامض را به کمک تمثیل‌هایی به ما تفهیم می‌کند. از جمله، درویشی از درویش دیگر می‌پرسد که «خدای را چگونه دیدی؟»؛ او در پاسخ، خداوند را، در قالب مثالی، این‌گونه مجسم می‌کند:

دیدمش سوی چپ او آذری
سوی دست راست جوی کوثری

۱. مأخذ ما در ارجاعات به مثنوی، ویرایش رینولد نیکلسن (از انتشارات مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۳) است. رقم نخست در پرانتز به شماره دفتر و رقم دوم به بیت یا ابیات مورد نظر اشاره دارد.

(۴۵۱/۵)

بی‌گمان بحث مولانا از مکر الهی تلاشی است برای تفسیری بیشتر عارفانه از مفهوم لفظ «مکر» در پاره‌ای از آیات قرآن، که مشهورترین آنها آیه ﴿وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران ۴۲/۵۴)^۲ است. لابد حرف و نقل‌هایی درباره‌ی صفت مکر در میان بوده که او خواسته رفع ابهام کند و نشان دهد که گرچه خداوند و بنده او هر دو در این صفت مشترکند، ولی خداوند همیشه دست برتر را دارد و، لذا، به صلاح بنده است که هیچ‌گاه به فکر مکر کردن نیفتد.

نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که مگر ماهیت مکر چیست که از خداوند مقبول و از مخلوق او نامقبول است؟ آیا مکر نیز از سنخ و هم‌طراز جباریت و تکبر است که زینده‌ی خدا و حتی جزو «اسماء حُسنای» اوست، اما انسان‌ها اکیداً از آن صفات منع شده‌اند؟ پرسش دوم این است که آیا مکر انسان همیشه در مقابله با مکر خداوند است، یا می‌تواند طرف مقابل انسانی دیگر باشد؟ بدیهی است که نوع اول، یعنی مکر انسان در برابر اراده و مشیت خداوند، ناشایست است، ولی آیا نوع دوم هم مذموم است؟ آیا فرد مُجاز است که به قصد جذب منفعت و دفع ضرر، با هم‌نوعان خود مکر کند؟ از قرائن و مصادیق برمی‌آید که، لاقلاً به عقیده‌ی بسیاری از مفسران و ارباب نظر، حکم عام و مطلق است. مکر هر نوعی که از انسان سر بزند ناپسند شمرده می‌شود. در میان ما فارسی‌زبانان، مکر «خوب»، «نسبتاً خوب» یا «نسبتاً بد» نداریم؛ هم از این رو هیچ‌کس خوش ندارد «مکار» خوانده شود، حتی اگر زندگی‌اش سراسر مکر و نیرنگ بوده باشد. گاه برای گرفتن زهر این کلمه از واژه «زرنگی» استفاده می‌شود. بعضی کسانی که با انواع مکر و خدعه، بهره‌گیری پنهانی از اهرم‌های قدرت و فرصت‌های

۱. اشاره‌ای است به آیه‌ای از سوره ابراهیم: ﴿وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ اِنْ كَانُ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾ (ابراهیم ۴۶/۱۳).

۲. در ۱۳ سوره از سوره قرآن، لفظ مکر و صیغه‌های مختلف آن به کار رفته است (نک. فؤاد عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۶۷۱). از جمله: ﴿وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ اَوْ يَقْتُلُوكَ اَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (انفال ۳۰/۱۳)؛ ﴿اِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَ اَكِيدُ كَيْدًا﴾ (طارق ۱۵/۸۴-۱۶).

مشکوک و حتی نامشروع اجتماعی و مالی، نیرنگ‌بازانه، یک‌شبهه رو یک‌ساله رفته‌اند، در برابر اعتراض دیگران، خود را برخوردار از بهره‌ی هوش بالا و «ژن برتر» اعلام می‌کنند، اما نمی‌پذیرند که مکر و نیرنگی در کارشان بوده است.

بعد دیگری که مولانا به بحث خود در باب مکر می‌افزاید و مشکل را مشکل‌تر می‌کند، این است که تأثیربخشی یا بی‌اثر شدن مکر موکول به اراده‌ی خداوند است. از آنجا که، لاقلاً از منظر اشعری‌مذهبان یا اشعری‌اندیشان، همه‌ی امور به مشیت الهی رخ می‌دهد، اگر مکر انسانی نسبت به انسانی دیگر خلاف اراده‌ی خداوند باشد، حق تعالی مکر او را خنثی می‌کند. شب آن زاید که آبستن آن است و حيله‌ها و تدبیرها نمی‌تواند امر مقدر و محتوم را تغییر دهد:

آنچه آست است شب جز آن نزاد
حيله‌ها و مکرها باد است باد
کی کند دل خوش به حيلت‌های گش
آنکه بیند حيله حق بر سرش؟...
گر بروید و بریزد صد گیاه
عاقبت برروید آن کشته‌ی اله

(۱۰۵۷، ۱۰۵۵، ۱۰۵۴/۲)

اگر هم قرار است مکر انسان‌ها موفق شود، باید به هدایت خداوند باشد، زیرا اوست که منشأ تمامی مکرهاست و قلوب همه در تصرف اوست:

مکر حق سرچشمه‌ی این مکرهاست
قلب بین اصبعین کبریاست
آنکه سازد در دلت مکر و قیاس
آتشی داند زدن اندر پلاس

(۳۵۱۷، ۳۵۱۶/۶)

بنابراین، مکر بنده هم، به یک معنا، از خود خداوند ناشی می‌شود. مولانا حتی خداوند را «جادو آفرین» می‌خواند؛ پس بی‌سببی نیست که او خود را مکارترین مکاران (خیرالماکرین) می‌خواند. وقتی از ساحران کارهای غریب و عجیبی سر می‌زند که تماشاگران را بهت‌زده می‌کند، باید دید «چون بود دستان جادو آفرین؟» (۴۴۸/۵).

با این استدلال، مکاری خداوند را می‌برازد و بس. توصیه‌ی

مولانا نیز این است که خیر بنده در آن است که مکرش را در مکر الهی فنا کند تا کمینگاهی شگفت پیش پای او باز شود و به حیاتی متعالی و ابدی دست یابد:

مکر حق را بین و مکر خود بهل
ای ز مکرش مکر مکاران خجل
چون که مکر شد فنای مکر رب
برگشایی یک کمینی بوالعجب
که کمینه آن کمین باشد بقا
تا ابد اندر عروج و ارتقا

(۴۹۵/۵-۴۹۷)

آنچه تا کنون گفته شد همه برداشت‌ها و تفسیرهای برآمده از دیدگاه عرفانی خاصی است که مولانا یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان آن است. اینکه آیا مفسرانی که گرایش‌های عرفانی نداشته‌اند تفسیرشان از مسأله ابهام‌برانگیز مکر چیست و چگونه است، خود در خور بررسی جداگانه‌ای است. مع‌ذلک، از تفاسیر آنها به وضوح برمی‌آید که آنها نیز برای توجیه و تفسیر مکر و بحث «استدراج» (نک: پایین تر) با پرسش‌های متعددی مواجه بوده‌اند. عن‌قریب به این مسأله باز خواهیم گشت.

باری مولانا در موضوع مکر، به نوبه خود، تحت نفوذ عمیق سهل‌تُستری (د. ۲۸۳ق)، صاحب تفسیر القرآن العظیم، و احتمالاً متأثر از حقایق التفسیر عبدالرحمن سلمی (د. ۴۱۲ق) و لطایف الاشارات ابوالقاسم قشیری (د. ۴۶۵ق) بوده است؛ این هر سه نفر مشرب عرفانی استواری داشته و تفسیرهای خود را بر پایه آموزه‌های مکتب عرفانی خاص خود نگاشته‌اند. لئونارد لویسن (د. ۱۳۹۷ش) و مریم مشرف، از عرفان‌شناسان معاصر، طی پژوهشی مبسوط ریشه‌های مفهوم «مکر» را در تفسیرهای یادشده، به ویژه تفسیر تُستری، و با استفاده از منابع دیگر، دنبال کرده‌اند. خلاصه سخن این دو محقق این است که اتکای عارف بر قدرت اختیار و اراده خویش ممکن است باعث شود که وی به خاطر دست‌آوردهای دنیوی و توفیقات معنوی خود، دچار غرور گردد و به «کرامات» خویش ببالد. این احساس خودشیفتگی عارف را تدریجاً به ورطه‌ای می‌کشاند که در اصطلاح صوفیه «استدراج» (وسوسه تدریجی)، یا «مکر» (قریب الهی) خوانده می‌شود. به عبارت دیگر، اینکه شخص پیشرفت‌ها و پیروزی‌هایی را که نصیبش شده به حساب لیاقت و اعمال

خوب خود می‌گذارد، بیانگر آن است که مکر خداوند او را پله پله دچار وسوسه نموده است (LEWISOHN- MUSHARRAF, 2016: 107-108). البته «استدراج» منشأ قرآنی دارد.

ماجرای هاروت و ماروت در مثنوی مثال یا تمثیل گویایی است از مفاهیم مکر و استدراج. این دو فرشته وقتی از عالم بالا گناه و فسق خلق جهان را می‌بینند خشمگین می‌شوند، غافل از اینکه خودشان نیز (بالقوه) بی‌عیب نیستند. آنها گمان می‌کنند به نفس و به اختیار خود پاک و معصومند، نه به این خاطر که ساکن عالم قدسند. بنابراین، خداوند به آنها هشدار می‌دهد که به چشم حقارت در «سیه‌کاران مغفل» ننگرند و شکر کنند که از هوا و هوس‌هایی که در زمینیان هست، ایشان رسته‌اند. خداوند به آنها گوشزد می‌کند که اگر از این دست هواهای نفس به آنها نیز داده بود، آسمان دیگر آنها را نمی‌پذیرفت. عصمت آنان نه از خود آنها، بلکه از عنایات خداست:

عصمتی که مر شمارا در تن است
آن ز عکس عصمت و حفظ من است
آن زمن بیند نوز خود هین و هین
تا نچربد بر شما دیو لعین

(۳۳۵۴، ۳۳۵۳/۱)

درواقع نعمت‌هایی که از جانب خداوند به این دو فرشته داده شده بود، آنها را چنان سرمست کرده بود که خبر نداشتند منبع آن نعمت‌ها کجاست و در پشت آن چه دامی برایشان گسترده شده است. مولانا داستان هاروت و ماروت را در اواخر دفتر اول مثنوی اندکی ناتمام رها می‌کند، ولی در دفتر سوم به آن بازمی‌گردد و سخنانی در تکمیل آن بیان می‌کند. در اینجا آنچه را برای این دو ملک اتفاق افتاده است «استدراج» می‌خواند:

مست بودند از تماشای اله
وز عجایب‌های استدراج شاه
اینچنین مستی است ز استدراج حق
تا چه مستی‌ها کند معراج حق
دانه دامش چنین مستی نمود
خوان انعامش چه‌ها داند گشود!
مست بودند و رهیده در کمنند
های و هوی عاشقانه می‌زدند

(۸۰۴-۸۰۱/۳)

که البته نباید مورد تأیید مولانا باشد. معضل در تمیزِ نفسِ شیطانی از نفسِ رحمانی است، مخصوصاً اگر بنا باشد نفسِ مکار با سحرِ خود قدرتِ تمیز را، که همان عقل و بصیرت است، از شخص بگیرد. از سویی، بنده نماز و روزه‌ای را که صواب و فرض می‌داند، نباید به فرمانِ نفس انجام دهد، و از دیگر سو، عقلِ راهنما از او گرفته شده است. می‌بینیم که بازی‌های «مکر» و وجوه حضور و نفوذ آن پیچیده‌تر از آن است که در فهم افراد عادی بگنجد.

به‌رغم آنکه مولانا نسبت به مکر موضعی سخت مخالف و انتقادی می‌گیرد، چنین می‌نماید که نوع خاصی از آن را تجویز می‌کند. او، همان‌گونه که به عقول جزوی و کلی معتقد است، برای مکر هم در جاتی قائل است. میان درجات عقل از زمین تا آسمان تفاوت هست. عقلی چون قرص آفتاب و عقلی دیگر کم‌نورتر از زهره و شهاب. نوعی عقل همچون چراغی کم‌سو و عقلی دیگر چون ستاره‌ای از آتش (۴۵۹/۵ - ۴۶۱). چون به تمامی این مدارج عقل گفته می‌شود، از ارزش نسبی هر یک غفلت شده و در نتیجه عقل اصلی (یا عقل کل) بدنام شده است:

عقل جزوی عقل را بدنام کرد
کام دنیا مرد را بی‌کام کرد

(۴۶۳/۵)

مولانا در مورد مکر نیز سخنان مشابهی دارد. اینجا باز با نارسایی‌های زبان روبرو است. کلمه‌ای واحد را باید در معانی متفاوت و کمابیش مغایر با هم به کار ببرد. او در جایی به انسانِ مواجه با «لُعبِ معکوس» جاری در امور عالم هشدار می‌دهد که زیاد به فکر گریزی و نقشه کشیدن نباشد و در این بازی، از عنایت الهی و بخت بلند غافل نماند (حیله کم‌کن، کار اقبال است و بخت؛ ۴۶۷/۵)، زیرا خدای غنی به مکار میدان نمی‌دهد:

لعب معکوس است و فرزین بندِ سخت
حیله کم‌کن کارِ اقبال است و بخت
بر خیال و حیله کم‌کن تار را
که غنی ره کم دهد مگار را

(۴۶۷/۵ - ۴۶۸)

با این حال، مولانا بلافاصله موردهایی را برمی‌شمارد که مکر در آنها توصیه می‌شود:

مولانا، ذیل بحثِ اصل «امتحان» به منظور شناخت اشیاء و اشخاص، قصه هاروت و ماروت («و دلیری ایشان بر امتحانِ حق تعالی») را به یاد می‌آورد (۷۹۵/۳). در واقع، خداوند به قصد آزمودن این دو فرشته، آنقدر به آنها لطف و عنایت می‌کند که سرمستِ غرور می‌شوند. این حالتِ مست را در بی‌خبری فرو می‌برد، به گونه‌ای که «خندق و میدان به پیش او یکی است». پنداری خداوند در «کمین» می‌نشیند تا ببیند کسی که این همه مشمول لطف او قرار گرفته است، تا کجا بر صراط مستقیم می‌ماند و گرفتار خودبینی و غرور نمی‌شود (۸۰۵/۳ - ۸۰۷).

آنچه در میان پاره‌ای از سخنان مولانا کار را بر انسان دشوارتر می‌کند این توصیه اوست که حتی در برابر امرِ به معروفِ نفس باید مقاومت کرد و خلاف آن رفت:

مشورت با نفسِ خود گری می‌کنی
هر چه گوید کن خلاف آن دنی
گر نماز و روزه می‌فرمایدت
نفس مکار است مکاری زایدت
مشورت با نفس خود اندر فعال
هر چه گوید عکس آن باشد کمال
بر نیایی با وی و استیاز او
رو بر یاری بگیر آمیز او...
من ز مکر نفس دیدم چیزها
کاو برد از سحرِ خود تمیزها
وعده‌ها بدهد تورا تازه به دست
که هزاران بار آنها را شکست

(۲۲۷۳/۲ - ۲۲۷۶ - ۲۲۷۸)

بد بودنِ لا اقل بسیاری از افعال معلوم است و انسان می‌داند که فلان عمل زشت و در حکم معصیت است، مع‌ذکب مرتکب آن می‌شود، چون احتمالاً لذتی یا منفعتی از آن عایدش می‌شود. علی‌القاعده، اینجا نفس اماره است که شخص را به فعل ناپسند برمی‌انگیزد. اما تکلیف کارهایی که شکی در خوب بودن آنها نیست چیست؟ بنده بیچاره از کجا بداند که دعوت به نماز و روزه از جانب نفس شیطانی بوده یا نه! اگر به سفارش حضرت مولانا، قرار باشد بنده خلاف فرموده نفس عمل کند، لابد باید نه نماز بخواند و نه روزه بگیرد، زیرا «کمال» در ترک این دو فریضه دینی خواهد بود،

مکر کن در راه نیکوخدمتی
تائِبوتِ یابی انسد امتی
مکرکن تاوارهی از مکرخود
مکر کن تا فرد گردی از جسد [/ حسد]
مکرکن تا کمترین بنده شوی
در کمی رفتی، خداونده شوی

(۴۶۸-۴۷۱/۵)

در مقایسه با آراء مفسران، این مواردِ مُجازِ مکر تا اندازه‌ای تازگی دارد. استدلال مولانا ظاهراً این است که چنانچه مکر منتهی به خیر شود، توسل به آن نه فقط ایرادی ندارد، بلکه باعث ارتقاء معنوی شخص می‌شود. مکری که در راه خدمت به خدا (و احتمالاً خلق خدا) باشد، شخص را به مقامی معادل نبی در میان امت او می‌رساند، به شرط آنکه شخص خود را پیوسته بنده کمترین خدا بداند: کوچکی کند تا بزرگی یابد. جالب‌ترین توصیه مولانا در این بخش آن است که انسان برای رهایی از شرّ مکر باید مکر کند:

در دل دوست به هر حيله ره‌ی باید کرد

پیداست که مولانا از دو نوع مکر سخن می‌گوید؛ مکری که او توصیه می‌کند عبارت از تلاشی هوشیارانه، تدبیری خالی از غرض و مرض با هدف اصلاح روح و پاک شدن از میل به مکرهای مکروه و زیان‌رسان است. البته، او ضمن ترغیب افراد به این نوع خاص از مکر، اخطار می‌کند که خدمت به دیگران نباید به قصد سروری بر آنان و پُر کردن کیسه خود باشد. شرط ورود به این نوع مکر فروتنی و اخلاص است:

روبهی و خدمت، ای گرگ کهن
هیچ بر قصد خداوندی مکن
لیک چون پروانه در آتش بتاز
کیسه‌ای زان برمدوز و پاک باز
زور را بگذار و زاری را بگیر
رحم سوي زاری آید ای فقیر
زاری مضطّر تشنه معنویست
زاری سرد دروغ آن غویست
گریه اخوان یوسف حیلست است
که درونشان پُر ز رشک و علّت است

(۴۷۲-۴۷۶/۵)

حال جای این پرسش است که اگر کسی به قصد دفع ظلم از خود و رهایی از مخمصه‌ای که به‌ناز و بر او تحمیل شده، مکر کرد و حيله‌ای به کار بست، مکر او از نوع محمود است یا مذموم؟ آموزه‌های اخلاقی علی‌القاعده نقشه افراد تحت ستم را تصویب می‌کند، چون تصمیم گرفته‌اند که در مقابل صفت رذیله ستمگری بایستند، منتها چون به‌طور علنی قادر به مبارزه نیستند، ناچارند که توطئه کنند. چنین مکر قهراً آسیبی و زبانی متوجه دیگری می‌کند. حال اگر استدلال شود که صرف اینکه این اقدام مکر است، لذا باید مذموم به شمار آید، نتیجه این می‌شود که ستم‌رسیدگان ناگزیرند تن به ظلم و خفت بدهند و صدایشان در نیاید. داستان بسیار شیرین «نخجیران و شیر» همین وضعیت را به تصویر کشیده است: تسلیم زور و ظلم شدن یا تلاش و توطئه برای رفع آن، کدام یک؟ مولانا از این داستان، که پیش‌تر در کلیله و دمنه (باب «شیر و گاو»، حکایت پنجم) به وجهی نسبتاً کوتاه‌تر با نثر دلنشین و استادانه نصرالله منشی به تصویر کشیده شده، به‌عنوان محملی برای پاره‌ای از تعالیم خود، به‌ویژه مسأله «مکر»، بهره گرفته است. حیوانات مرغزاری که از حمله‌های روزمره شیر همواره روز و شب را در هول و هراس می‌گذرانند، این «حیله» به فکرشان رسید که به شیر پیشنهاد کنند که یکی از آنها به‌عنوان «وظیفه» (سهم روزانه) به پای خود پیش او برود، مشروط به اینکه شیر همه روزه به آنها نتازد:

حیله کردند آمدند ایشان به شیر
کز وظیفه ما تو را داریم سیر
جز وظیفه در پی صیدی میا
تا نگردد تلخ بر ما این گیا

(۹۰۲-۹۰۳/۱)

شیر که از مکر حیوانات نگران است درخواست آنان را رد می‌کند، چون از «زید و بکر» مکرها دیده است:

من هلاک فعل و مکر مردم
من گزیده زخم مار و کزدم
گوش من لایلدغ المؤمن شنید
قول پیغمبر به جان و دل گزید

(۹۰۷، ۹۰۵/۱)

این طرح جانوران وحشت‌زده، که مولانا آن را «حیله» می‌نامد

با آنچه بسیاری از مفسران گفته‌اند در تعارض است. بلا تکلیفی به اینجا ختم نمی‌شود؛ تعیین اینکه مکر و خدعه‌ای برخوردار از تأیید الهی است یا نه، چندان ساده نیست. داور کیست؟ چه کسی می‌تواند به نمایندگی از طرف خداوند اعلام کند که کدام مکر مورد تأیید او است؟ افراد ظاهر الصلاح ممکن است مکر خود را الهی توصیف کنند و در عمل روشن شود که جز مکر شیطانی و غرض‌آلود نبوده‌است. از طرف دیگر، خدعه ممکن است صادقانه و با حسن نیت از جانب اشخاص کاملاً موجهی طرح شود، اما در عمل زیانبار از آب درآید. مولانا، در جایی از دفتر اول مثنوی، که حد فاصلی بین دو مکر قائل می‌شود، مقداری از بلا تکلیفی ما را کم می‌کند: مکر به منظور کسب دنیا و مکر به قصد ترک دنیا.

مکرها در کسب دنیا بارداست
مکرها در ترک دنیا وارد است
مکر آن باشد که زندان حفره کرد
آن که حفره بست، آن مکر بست سرد
این جهان زندان و ما زندانیان
حفره گن زندان و خود را وارهان

(۹۸۰-۹۸۳/۱)

در داستان کودکان مکتبی و خدعه آنها در حق معلم نامهربان و ملال‌آور خود، مکر مذموم است یا چاره‌اندیشی؟ آنها تصمیم می‌گیرند با چرب‌زبانی و حرف‌های بی‌اساس به معلم تلقین کنند که بیمار است تا شاید وادار شود چند روزی به مکتب نرود و آنها نفسی به راحت بکشند. مولانا خود کار زیرک‌ترین شاگرد را «تدبیر» می‌خواند، ولی مادران اطفال آن را «مکر و دروغ» می‌نامند:

کودکان مکتبی از اوستاد
رنج دیدند و ملال و اجتهاد
مشورت کردند در تعویق کار
تا معلم درفتد در اضطرار...
آن یکی زیرک‌ترین تدبیر کرد
که بگوید اوستا چونی تو زرد؟

(۱۵۲۶، ۱۵۲۳، ۱۵۲۲/۳)

سرانجام حیلۀ کودکان کارگر افتاد و استاد آنها را از مکتب

محمود است یا مذموم؟ و آیا اصلاً می‌توان آن را از مقوله «مکر»، به معنای مصطلح آن، به شمار آورد؟ یعنی طرحی مخفیانه به قصد آزردن دیگری. به نظر می‌رسد که مولانا لفظ «حیله» را مرادف «تدبیر و چاره‌اندیشی» به کار گرفته‌است. نخجیران نخواستند انداختی به سلطان مرغزار برسانند، بلکه، حتی به قیمت از دست دادن یکی از افراد خود، در پی دفع ضرر بوده‌اند. مع‌ذلک، شیر به این حیله (چاره‌اندیشی) ظن مکر می‌برد و ابراز تردید می‌کند که مبادا در پس این ظاهر صلح طلبانه، طرح توطئه‌ای ریخته شده باشد. پرسش مهم‌تر در این داستان مربوط به نقشه زیرکانه خرگوشی است که، بنا به نوبت، باید خدمت شیر برسد. روز موعود، خرگوش عمداً دیرتر پیش او می‌رود، و وقتی شیر از او بازخواست می‌کند، توضیح می‌دهد که شیری دیگر طعمه آن روز او را به زور گرفته و خود را سلطان واقعی مرغزار خوانده‌است. شیر خشمگین از خرگوش می‌خواهد که آن شیر دیگر را به وی بنماید. خرگوش از او می‌خواهد که وی را به پشت بگیرد تا مبادا شیر گستاخ به او آسیب برساند و شیر فریب‌خورده چنین می‌کند. چون بر سر چاهی می‌رسند، خرگوش وانمود می‌کند که شیر متعرض در آن است. شیر چون نگاه می‌کند، عکس خود و خرگوش را در زلال بن چاه می‌بیند و در دم به درون آن می‌جهد. خرگوش شادمانه به جمع یاران می‌پیوندد. وقتی از او می‌خواهند:

باز گوتا چون سگالیدی به مکر
آن عوان را چون بمالیدی به مکر؟

(۱۲۶۲/۱)

در پاسخ:

گفت تأیید خدا بود ای مهران
ورنه خرگوشی که باشد در جهان؟
قوتم بخشید و دل را نور داد
نور دل مر دست و پا را زور داد

(۱۲۶۵، ۱۲۶۶/۱)

در این داستان، به‌رغم هلاک شدن یک موجود زنده، عامل هلاکت مکر خود را به تأییدات الهی منسوب می‌داند. اگر چنین ادعایی درست باشد، مکر او باید محمود به حساب آید؛ بنابراین، مکری اتفاق افتاده که هم جان‌جاناری را گرفته و هم پشتوانه الهی داشته‌است. این نتیجه‌گیری ظاهراً

مرخص کرد. چون بی موقع به خانه‌ها بازگشتند:

مادران گفتند مکر است و دروغ
صد دروغ آرید بهر طمع دوع
ما صباغ آسیم پیش اوستا
تا بینیم اصل این مکر شما

(۱۵۹۶، ۱۵۹۵/۳)

مکری که مرادف یا همراه صفت «دروغ» بیاید نمی‌تواند مکر محبوب و مطلوبی به حساب آید.

حالت اسرارآمیز حاکم بر آیاتی که از مکر خداوند می‌گویند شخص را به فکر می‌اندازد که داستان مکر الهی چیست؟ چه ضرورتی در کار بوده که خداوند در حق بندگانش مکر و خدعه کند؟ چرا باید خداوند خود به خدعه کردن بندگانش میدان دهد، و باز خود روی دست آنان برآید و آن خدعه را خنثی فرماید؟ حقیقت این است که توجیه و تأویل‌های مفسران هم‌گره چندانی از مشکل کار باز نمی‌کند، بلکه گاه بر مشکل می‌افزاید.

مکری غیر عادی

در دفتر اول مثنوی، در داستانی بسیار مفصل (افزون بر ۳۸۰ بیت) از مکری بسیار شگفت‌انگیز و نامتعارف، پشت نقاب دین، سخن رفته است. وقایع داستان را می‌توان به شش مرحله تقسیم کرد که هر یک عجیب‌تر و نفرت‌انگیزتر از مرحله قبلی است. هر چه داستان پیش تر می‌رود رویدادهای وحشتناک‌تری رخ می‌دهد که حکایت از پیچیده‌تر شدن مکر مکار و غیرعادی‌تر شدن آن دارد:

مرحله اول. در عهد عیسی^ع شاهی یهودی که به دین موسی سخت تعصب می‌ورزد، در صدد از میان بردن نصرانی‌های قلمرو خود برمی‌آید و هزاران مسیحی را می‌کشد. وزیر وی: «کاو بر آب از مکر برستی گره» (به قول مولانا)، به شاه هشدار می‌دهد که مسیحیان، برای حفظ جان خود، می‌کوشند دینشان را از او پنهان کنند؛ بنابراین کشتن سودی ندارد. وقتی شاه، برای برانداختن نسل نصرانی‌ها از وزیر مکار چاره‌جویی می‌کند، وزیر پیشنهاد می‌کند که گوش و دست او (= وزیر) را ببرد و بینی‌اش را بشکافد. آنگاه وی را در ملأ عام به پای چوبه دار بفرستد، با این تفاهم که

آنجا کسی او را شفاعت کند، سپس وی را به نقطه‌ای دور از شهر تبعید کند. وزیر دنباله نقشه ردیلانه خود را این‌گونه به عرض شاه می‌رساند:

در آن نقطه دوردست شایع خواهم کرد که من در باطن نصرانی‌ام و شاه از ایمان قلبی من خبردار شد، «وز تعصب کرد قصد جان من». اگر عیسی حافظ جان من نمی‌بود، هرآینه شاه «جهودانه» مرا پاره‌پاره می‌کرد:

بهر عیسی جان سپارم، سردهم
صدهزاران منتش بر خود نهم
جان دریغم نیست از عیسی ولیک
واقفم بر علم دینش نیک
حیف می‌آمد مرا کان دین پاک
در میان جاهلان گردد هلاک

(۳۵۴/۱-۳۵۷)

مرحله دوم. شاه با وزیر موافقت کرد و او را به‌جانب نصرانیان روانه فرمود. اندک اندک هزاران مرد ترسا گرد او جمع شدند و وی مخفیانه از اسرار انجیل، زنار و نماز برای آنها گفت:

او به ظاهر واعظ احکام بود
لیک در باطن صفیر و دام بود...
ناصرح دین گشته آن کافر وزیر
کرده او از مکر در لوزینه سیر

(۴۴۵، ۳۶۵/۱)

عوام مردم مهر او به دل گرفتند و وی را نایب عیسی پنداشتند. در این مدت میان شاه و وزیر پیغام‌های پنهانی مبادله می‌شد. وقتی شاه به وی نوشت که چه موقع خیال او را راحت می‌کند، در پاسخ:

گفت اینک اندر آن کارم شها
کافکنم در دین عیسی فتنه‌ها

(۴۵۷/۱)

مرحله سوم. در آن زمان، در میان قوم عیسی، دوازده امیر بودند که هر یک بر جماعتی فرمان می‌راندند. وزیر نابکار موفق شده بود که این دوازده امیر و اتباع آنها را بنده خود کند. امیران حاضر بودند برای او جان بدهند. وزیر به نام هر یک طوماری نوشت و در هر کدام حکم‌های متفاوت و نصایح متضاد فرمود،

مرگ وزیر خاک بر سر کردند و به مدت یک ماه بر گوراو خون از دیده‌ها جاری ساختند.

مرحله ششم. پس از یک ماه، خلق ماتم‌رسیده پرسیدند از میان دوازده امیر، چه کسی جای پیشوای آنها را می‌گیرد. یکی از امیران قدم پیش نهاد و:

گفت اینک نایب آن مرد من
نایب عیسی منم اندر زمن
اینک این طومار برهان من است
کاین نیابت بعد از او آن من است

(۶۹۸،۶۹۷/۱)

امیری دیگر و باز امیری دیگر، با ادعاهای مشابه، خود را خلیفه عیسی و حامل دستوره‌های او اعلام کردند. پیداست که میان دوازده امیر مدعی خشمگین چه اتفاقی می‌افتد:

هریکی را تیغ و طوماری به دست
در هم افتادند چون پیلان مست
صد هزاران مرد ترساکشته شد
تا ز سرهای بُریده پُشته شد
خون روان شد همچو سیل از چپ و راست
کوه کوه اندر هوا زین گرد خاست
تخم‌های فتنه‌ها کاو کشته بود
آفت سرهای ایشان گشته بود

(۷۰۵-۷۰۲/۱)

این داستان عبرت‌آموز و تأمل‌برانگیز می‌تواند قصه تخیلی و برساخته‌ای بیش نباشد، ولی در تاریخ بدون مصادیقی نبوده است. حتی از اواخر قرن بیستم تا کنون بارها جهان شاهد تبهکاری‌ها و خونریزی‌های کسانی بوده‌است که در لباس مبدل، به نام دفاع از این مذهب یا آن مذهب بناهایی را منفجر کرده و جمعی بی‌گناه را، اغلب همراه خود، به خاک و خون کشیده‌اند. عمل شنیع وزیر دنیاپرست بی‌شبهت با خطر کردن‌های انتحاری‌های عصر ما نیست.

مکر از نظر دیگران

شماری از معلمان علم اخلاق، شارحان قرآن و فرهنگ‌نویسان^۱

۱. چند فعل مرکب فارسی که «مکر» جزء مشترک همه آنهاست، مانند «مکر

←

به‌طوری که مندرجات هر طومار ناقص طومارهای دیگر بود، بدون آنکه دوازده امیر از این اختلاف‌ها آگاه باشند.

مرحله چهارم. وزیر به‌منظور بازارگرمی بیشتر و افزودن آتش شوق مریدان، وعظ را کنار گذاشت و خلوت گزید. خلق مشتاق، به‌خاطر خلوت‌گزینی وزیر به‌ظاهر مسیحی، بنای لابه و زاری گذاشتند و استدعا کردند که بیش از این سایه از سر آنان دور ندارد. وزیر در پاسخ به آن همه اشتیاق:

گفت جانم از مُحبان دور نیست
لیک بیرون آمدن دستور نیست

(۵۵۶/۱)

شفاعت امیران هم به جایی نرسید و وزیر حاضر به شکستن خلوت نشد. سرانجام از اندرون آواز داد:

که مرا عیسی چنین پیغام کرد
کز همه یاران و خویشان باش فرد...
بعد از این دستوری گفتار نیست
بعد از این با گفت و گویم کار نیست
الوداع ای دوستان من مرده‌ام
زخت بر چارم فلک بر برده‌ام

(۶۴۷،۶۴۶،۶۴۴/۱)

آنگاه آن دوازده امیر را یک به یک پیش خود خواند و، هر یک را برای تبلیغ دین عیسوی، «نایب حق و خلیفه» خود تعیین کرد. وزیر به هر امیر می‌گفت که امیران دیگر و تمامی اتباع او، به دستور عیسی، موظفند از او تبعیت کنند، و هر کس از این دستور سرپیچی کند باید کشته شود. به‌علاوه به هر امیر جداگانه اخطار می‌کرد که تا او (وزیر) زنده است، از خلافت و ریاست جدید خود با کسی سخن نگوید، اما طومار احکام مسیح را که نزد اوست، یک به یک بر مردم بخواند. بدین ترتیب، هر امیر خود را تنها نایب بر حق آن وزیر عیسی ستیز و حامل طوماری منحصر به فرد می‌پنداشت.

مرحله پنجم. وزیر پس از این فریبکاری هولناک، چهل روز دیگر در خلوت ماند و آنگاه خود را کشت.^۱ مردم با شنیدن خبر

۱. لااقل در افسانه‌ها هم که باشد، می‌بینیم یکی از نخستین کوردلان متعصبی که به نام دین و با نیت نابودی پیروان آیینی دیگر، دست به خودکشی زده، نه عرب و نه عجم، که یهودی بوده‌است! فَأَعْتَبُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ.

در دنیا توانگر و بی‌نیاز گردد و نداند که این مکر است به او، عقلش دگرگون شده است» (عضیمه، ۱۳۸۰: ۵۶۳). عین‌القضات همدانی هم نظرات مشابهی ابراز می‌کند. او می‌گوید این که کافران از سلامت، ثروت و نعمت ظاهری بهره‌مندند، به سبب فساد و انکاری است که مرتکب می‌شوند. خداوند به آنها مهلت می‌دهد و در عذابشان تأخیر می‌اندازد تا آنها به نافرمانی و طغیان خود ادامه دهند. این مهلت موجب می‌شود که کافران آن را به حساب خیر بگذارند، در صورتی که در آن اراده شرّ شده و آنها خبر ندارند (همان: ۵۶۵). این سخنان عین‌القضات ناظر به آیاتی از سوره القلم است:

﴿قَدَرْنِي وَمَنْ يُكَلِّبْ هَذَا الْحَدِيثَ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (القلم ۴۴/۶۸-۴۵). طبق این آیه، خداوند که صاحب «کید متین» است، در حق کسانی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند سیاست استدرج را به کار می‌بندد؛ یعنی به آنها برای مدتی مهلت می‌دهد، بلکه به فکر بیفتند.

اینکه واژه «مکر» که در عربی اصلاً به معنای «آبیاری کردن [زمین]» و «رنگین کردن [جامه]» (بستانی، بی‌تا: ۸۵۵) بوده، معنای خدعه، خدیعه، حیله، احتیال، غدر و امثال اینها را پیدا کرده است، جای تعجب نیست؛ این قسم تغییر یا توسع معنایی کلمات در این زبان، و زبان‌های دیگر، فراوان اتفاق افتاده است. مع ذلك، چیزی که بیشتر سؤال‌برانگیز است و اسباب سردرگمی شده، بلا تکلیفی در مورد معنای رایج این واژه (حیله و نیرنگ) است. اشکال اصلی هم در این است که مکر خدا محمود ولی مکر بنده او مذموم است. با این همه، بنده دوست ندارد که آماج همان مکر محمود خدا قرار گیرد. این است که به دعا از خداوند می‌خواهد که نه در حق وی، بلکه در حق دشمنانش مکر کند: «اللَّهُمَّ أَكْرُلِي وَلَا تُمَكِّرْ بِي».

به منظور رفع اشکالِ دووجهی بودن معنی «مکر» (مُرادف خدعه)، مفسران و لغویان توجیهاات زیادی عرضه کرده‌اند، که آن هم ما را به پاسخ چندان قاطع و قانع‌کننده‌ای نمی‌رساند. مثلاً می‌گویند «مکر از جانب خداوند کیفر است و مکر مجازی نام گرفته است» (عضیمه، ۱۳۸۰: ۵۶۲). در نظری مشابه، مؤلف قاموس قرآن می‌گوید در بسیاری از آیات قرآنی، که در آنها سخنی از مکر الهی رفته، مکر او در مرتبه ثانی و مسبوق به مکر بدکاران است. وی اضافه می‌کند که خداوند در قبال مکر

هر یک به تناسب حوزه کار خود، به واژه «مکر»، تعریف یا تفسیر آن پرداخته‌اند. ملا مهدی نراقی مکر و حیله را از «رذایل قوه عاقله» می‌داند که برای «رسیدن به مطلوبات و مقتضیاتِ دو قوه خشم و شهوت» به کار می‌رود، و به اعتبار درجه آشکاری و پنهانی آن، مراتب متعددی دارد. هر چه مکر پوشیده‌تر باشد، تشخیص آن برای کسی که هدف مکر قرار می‌گیرد دشوارتر است و در نتیجه آن مکر زیانبارتر است. مکر «بارزترین صفت شیطان است»، تا آنجا که رسول خدا می‌فرماید: لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا نَرَاقِي، ۱۳۷۷: ۲۴۶-۲۴۷). حضرت علی^ع که خود به شیوه و شگردهای مکاران بهتر از خود آنان واقف بود، از مکر و خدعه احتراز می‌فرمود، زیرا سرانجام مکاران را آتش دوزخ می‌دانست (همان: ۲۴۸).

ابوهلال عسکری مکر را کمابیش مرادف «کید» می‌شمارد، زیرا هر دو با «تدبّر و اندیشه» همراهند، منتها کید قوی‌تر از مکر است. از نظر ابوهلال در مکر شخص برای ضرر رساندن به دیگری تأمل می‌کند و معمولاً نیت خود را مکتوم نگه می‌دارد (ابی‌الهلال، ۱۹۸۱م: ۲۱۵؛ در معنای مکر و تفاوت آن با «کید»، و کلمات قریب‌المعنایی چون «حیله» و «الخدع»، نیز نک. مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۱/۱۱۴). راغب اصفهانی مکر را از دو نوع می‌بیند: پسندیده و ناپسند. عبارات قرآنی «خیر الماکرین» و «المکر السیئ» به ترتیب به این دو نوع مکر اشاره دارد (راغب، ۱۴۱۲ق: ۷۷۲؛ برای شرح و تفسیر بیشتر درباره «مکر ناپسند»، نک: ابن‌عاشور، ۱۴۱۴ق: ۲۲/۱۸۵-۱۸۷). مع ذلك باید توجه داشت که مکر پسندیده فقط در مورد خداوند صادق است، در حالی که هیچ‌گونه مکر از انسان‌ها پذیرفتنی نیست، کما اینکه در قرآن «خیر الماکرین» در وصف خداوند و تعبیر دیگر در شأن بندگان او به کار رفته است.^۱ ابوهلال به این عقیده بعضی اشاره می‌کند که مکر خداوند، یعنی مهلت و قدرت دادن به بنده در دنیا است. این است که علی^ع می‌فرماید: «کسی که

→ کردن»، «مکر باختن»، «مکر زدن»، «مکر فروختن»، «مکر ورزیدن»، «مکر پزیدن»، و (مجازاً) «مکر بر آب زدن» و «مکر بر آب راندن»، همه به معنای حیله و نیرنگ (نک. لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «مکر»). سنخ برداشت‌های مختلف از مکر و نیرنگ‌بازی را می‌رسانند.

۱. ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران ۵۴)؛ ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ (فاطر ۴۳/۳).

مکر انسان‌ها جدا کنند، تا جایی که مکر خداوند را مرادفِ نعمت و مکر بنده را به معنای وارد کردنِ امر مکروهی به انسانی دیگر دانسته‌اند. مکر الله جز مصلحت نیست و از «غدر» عاری است، زیرا او منزّه از این صفت است. خداوند خود را «کَیِّدٌ» می‌خواند، اما کید او از غرور پاک است، حال آنکه کید مخلوق با غرور و مکر او با غدر همراه است. بنابراین، اساساً شباهتی میان مکر خالق و مخلوق نیست؛ به قول میبدی (۱۳۶۱: ۲/۱۳۴) «همنامی هست لکن همسانی نیست» (منقول از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «مکر»).

از دیگر توجیهاات و تقسیم‌بندی‌های مکر این است که گفته می‌شود مکر در جنگ حلال است (عضیمه، ۱۳۸۰: ۵۶۱)، در حالی که در کتاب‌العین «کید»، و نه مکر، در جنگ حلال دانسته شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۵/۳۷۰). اینکه فراهیدی تصریح می‌کند که «وَالْمَكْرُ فِي كُلِّ حَالٍ حَرَامٌ» (همانجا) این پرسش را پیش می‌آورد که جنگ را باید حلال شمرد یا حرام (برای توضیحات لغوی مشابه، نک. ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶۴/۸).

قشیری سخن از «مکر خفی» می‌کند و آن را «رسیدن نعمت از سوی حق تعالی و ظهور کرامات با وجود مخالفت و سوء ادب از جانب بنده» می‌داند؛ مانند زمانی که حالت «بسط» به مرید سالک دست می‌دهد و در دل او نشاطی پدید می‌آورد و «او را از جای برانگیزد». این مقدمهٔ مکر خفی است که باید از آن ترسید و برمئید است که این تجربهٔ خود را به پیر گزارش دهد (قشیری، ۱۳۶۱: ۷۳۸، ۹۶: ۷۸۲).

از شرح‌ها و اظهار نظرهای برمی‌آید که به مکر الهی با دو دید ظاهرآ متضاد نگاه می‌شود. از سویی، بعضی مکر خداوند را «کیفر» و بعضی دیگر آن را «رحمت» می‌خوانند. در صورتی می‌توان این تضاد را منتفی دانست که مکر الهی در حق بنده مصلحت او دانسته شود، زیرا به هر حال خداوند منبع خیر محض است و کیفر و عقاب او هم از همین منبع برمی‌خیزد. با این همه، نعمتی که قشیری از آن یاد می‌کند در واقع وسیلهٔ امتحان اوست. در بحث اینکه آیا «ولّی» رواست که بداند ولّی است یا نه، قشیری می‌گوید که گروهی «گفته‌اند روا نبود»، زیرا ولّی در مقامی است که آثار کرامات در او ظاهر می‌شود و این ممکن است فقط مکرّی باشد و موجب شود که وی به خود بگیرد و از درجهٔ ولایت بیفتد (همان:

انسان‌ها به یکی از دو صورت عمل می‌کند: یا با اتخاذ تدبیری در خور، مکر مکاران را عقیم می‌کند، یا آنها را عذاب می‌فرماید؛ به هر حال مکر نخست از جانب بندگان سر می‌زند.

بعد از آنکه مشرکین خواستند به حيله رسول الله را بکشند یا تبعید کنند، مکر خداوند (یعنی تدبیر او) اقتضا کرد که حضرتش هجرت اختیار فرماید. آیه **﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾** (انفال: ۳۰) ناظر بر همین ماجرا است؛ حال آنکه در آیه **﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْرِمِ اَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ﴾** (نمل: ۵۱)، مکر خداوند به صورت عذاب و هلاکت کسانی ظاهر می‌شود که مکر کرده‌اند. در این حالت، مکر الهی نتیجهٔ طبیعی مکر آنان بوده است (قرشی، ۱۴۱۲: ۲۶۵-۲۶۶). در واقعهٔ غدر بنی‌اسرائیل و توطئه برای قتل عیسی از سویی و خشی شدن آن توسط خداوند از سوی دیگر، هر دو قسم مکر دیده می‌شود. یکی از حواریون عیسی با دریافت سی درهم مخفی‌گاه او را به تعقیب‌کنندگانش نشان می‌دهد. خداوند آن حواری غدار را چنان به شکل و شمایل عیسی در می‌آورد که جست‌وجوگران او را، به تصور آنکه عیسی است، به ریسمانی می‌بندند و به صلیب می‌کشند. اگر کار به شکلی غیر از این پیش می‌رفت، چه بسا فتنه‌ها و خونریزی‌ها از پی می‌داشت، ولی با مکر خداوند، که هم قوی‌تر و برتر و هم بر مبنای عدل و احسان اوست، عاقبت کار به خیر شد. این است که خداوند خود را «خیر الماکرین» می‌خواند.

به‌رغم آنکه مکر خدا عادلانه و آمیخته به احسان و عفو اوست، بعضی مفسران مکر را از اوصاف فعل او دانسته‌اند که خارج از «دو حوزهٔ ممنوعه، یعنی "هویت مطلق" و "اوصاف ذاتی" اوست» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۴/۳۸۰-۳۸۳). جوادی آملی از قول حضرت رضا نقل می‌کند که: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَمْكُرُ وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَجَازِيهِمْ جَزَاءَ الْمَكْرِ»؛ خداوند مکر نمی‌کند، ولی جزای مکر مکاران را می‌دهد، و می‌افزاید که «عرب کیفر پاداش هر کار را به اسم همان کار می‌نامد» (همان: ۳۸۲)، یعنی با اینکه واکنش خداوند به مکر مکاران، در واقع، کیفر فعل نکوهیدهٔ آنها است، در زبان عربی اصطلاحاً به این «کیفر» مکر می‌گویند. گویی این روایت سعی می‌کند صبغهٔ منفی واژهٔ مکر را، در مورد خداوند، بزدايد. تلاش مفسران در این بوده که حساب مکر الهی را از

۴۲۸). به همین علت نیز اولیاء باید معجزه خود را پنهان دارند، مبدا مکرری بیش نباشد؛ برعکس انبیاء که مأمور به اظهار آن هستند. از این رو، به اعمال شگفتِ اولیا «کرامت» گفته می‌شود نه معجزه (همان: ۶۲۴). همین‌طور، اگر سالک در عالم خواب یا میان خواب و بیداری «خطابی بشنود» یا معنایی نامعمول و ناقصِ عادت ببیند، نباید دل بدان مشغول دارد و، در نتیجه، از خدا غافل بماند، چون اینجا نیز می‌تواند به منظور آزمایش مرید سالک مکرری در کار باشد؛ لذا مرید مکلف است حال خود را به پیر گزارش کند، مبدا به تجربه‌ای که برای او حاصل شده مغرور گردد (همان: ۷۳۸).

می‌گویند انسان نباید بر اراده و قدرتِ اختیار خود تکیه کند، پس لابد باید اختیارِ کار را به دست خداوند بسپارد. بنده‌ای که اختیار ندارد، قاعدتاً کشیده شدنِ تدریجی وی به وسوسه خودنمایی و رعونت نباید به اختیار او بوده باشد. طبق آیات قرآنی این خود خداوند است که سلسله‌جنبان استدراج است. در این صورت، گناه انسان چیست؟ چرا باید لطف خدا در قهر او و قهر او در لطفش پوشیده باشد و باعث گمراهی و سرگشتگی بنده شود؟ دلیل این فریبکاری و نعل وارونه زدن چیست؟ گفته می‌شود که لابد «حکمتی» در کار است. قضیه مکر خود به حدّ کافی پیچیده است، مشکل معنای حکمت هم بر آن اضافه می‌شود. این حکمت چیست؟ هر جا معمای لاینحلی پیش می‌آید یا اتفاق غیرقابل توجیهی رخ می‌دهد، می‌گوییم: «حتماً حکمتی در کار بوده است» و با این جمله خیال خود را راحت می‌کنیم و مشکل حل نشده را می‌اندازیم در انبار هزاران هزار مشکل حل نشده دیگر. از اینها گذشته، تن به «حکمت» بدهیم یا گوش به مفسران؟ مفسران به‌زعم خود گره سردرگم مکر را گشوده‌اند، پس علی‌القاعده دیگر جایی برای «حکمتی داشته» یا «حکمتی در کار بوده است» نمی‌ماند. ولی واقعیت این است که تفاسیری که از سر مکر الهی شده هنوز جای حرف دارد و ذهن پرسشگر نمی‌تواند آنها را به‌آسانی بپذیرد.

در آیه ﴿ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (اعراف: ۷؛ ۱۸۲) خداوند تصریح می‌فرماید که تکذیب‌کنندگان آیات خود را به‌زودی از جایی به استدراج گرفتار می‌کنیم که خود فهم آن نکنند. مفسران در توضیح معنای «استدراج»

می‌گویند که تکذیب‌کنندگان به نعمت و مُلک و مال مغرور و غافل و هواپرست می‌شوند؛ پس، تدریجاً مستحقّ عذاب خدا می‌شوند. بنا به نقل صالح عظیمه، استدراج بنده از طریق طاعت او تحقق می‌پذیرد؛ یعنی شخص خیال می‌کند طاعتی که به‌جا آورده مقبول درگاه الهی است، در صورتی که فی الواقع مردود بوده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۶۴/۸؛ عظیمه، ۱۳۸۰: ۵۶۱). از دیگر مواردی که شخص در معرض مکر قرار می‌گیرد، به‌گفته امیر مؤمنان، وقتی است که دنیا به او روی می‌کند و او، از سر کم‌عقلی، در نمی‌یابد که این همه راحت و رفاه کارِ مکر الهی است (به نقل عظیمه، ۱۳۸۰: ۵۶۳). بنابراین، ضمن اینکه مکر الهی و مکر انسان، از نظر مقبول و نامقبول بودن، انواع متفاوتی دارند، هر دو نوع مکر مؤلفه مشترکی دارند و آن اختفاء و نوعی پنهان‌کاری است، و کسی که مشمول این مکر می‌شود، از منبع مکر و آسیبی که بر اثر آن مکر به او می‌رسد غافل است.

پنهان‌کاری و اقدام غیرمستقیم برای زیان رساندن به انسان‌ها نیاز به توضیح ندارد. روزانه هزاران هزار مورد آن اتفاق می‌افتد؛ اما شناخت مکر الهی چندان آسان نیست. آنان که برای مدتی بر خر مراد سوارند و در مسندِ عدل و حکمت با عدل و حکمت خصومت می‌ورزند، خبر ندارند که گرفتار مکر الهی شده‌اند. این چه سری است که بُت جای حق را گرفته است، و ظالم و قاتل در روزگار هیچ رنجی نمی‌بینند، در صورتی که ستم‌کش به درد و رنج خویش می‌میرد؟ لعل بدخشان ما، ناصر خسرو، این همه راناشی از مکر خدا می‌داند:

برره غولان نشسته‌اند حذر کن
باز نهاده دهان‌ها چو حواصل
دشمن عدلند و ضدّ حکمت اگر چند
یکسره امروز حاکمند و معدّل...
بنگرشان تا به چشم سرت ببینی
جایگه حق گرفته هیکلِ باطل...
هیچ نبیند که رنج بیند یک‌روز
ظالم در روزگار خویش و نه قاتل
بلکه ستمکش به رنج و درد بمیرد
باز ستمگاژ دیر ماند و مقبل

منابع

- ابن عاشور، محمد الطاهر (بی تا). تفسیر التخریر و التنبیر. بیروت: مؤسسه التاریخ.
- ابن منظور (۱۴۱۴ ق). لسان العرب. به کوشش احمد فارس. ج ۳. بیروت: دارالفکر.
- ابی الهلال عسکری (۱۹۸۱ م). الفروق اللغویه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بستانی، فؤاد افرام (بی تا). فرهنگ ابجدی. ترجمه رضا مهیار. تهران: انتشارات اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). تسنیم، تفسیر قرآن کریم. قم: ج ۲. مرکز نشر اسراء.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۵). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). مفردات الفاظ قرآن. بیروت: دارالشماسیه.
- غُضیمه، صالح (۱۳۸۰). معاشناسی واژگان قرآن. ترجمه سید حسین سیدی. مشهد: انتشارات آستان قدس.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق). کتاب العین. ج ۵. قم: دارالهجره.
- فؤاد عبدالباقی، محمد (۱۳۶۴ ق). المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. قاهره: دارالکتب.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ ق). قاموس قرآن. ج ۶. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم هوزان (۱۳۶۱). ترجمه رساله قشیریه. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. ج ۱۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۳). مثنوی معنوی. آخرین تصحیح رینولد نیکلسن. تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ناصر خسرو، ابو معین (۱۳۶۵). دیوان. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- نراقی، مهدی (۱۳۷۷). علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات). مترجم: جلال الدین مجتوبی. تهران: حکمت.
- LEWISOHN, Leonard and Maryam MUSHARRAF. "Sahl Tus-tari's (d. 283/896) Esoteric Qur'anic Commentary and Rumi's Mathnavi: Part 2." Mawlana Rumi Review, Vol.7, Archetype, 2016.

این همه مکر است از خدای تعالی

منشین ایمن ز مکرش ای متغافل

(ناصر خسرو، ۱۳۶۵: ۱۳۷-۱۳۸)

جایی هم که انسان مرتکب مکاری می شود که مکر خداوند آن را خنثی می کند، معمولاً متوجه نمی شود که از کجا ضربه می خورد. چه بسا خنثی شدن مکر خود، و در واقع شکست خود، را به بخت نگون، گردون دون یا چرخ کج مدار منسوب کند.^۱ در آیه ای دیگر خداوند باز از بی خبر ماندن مکاران از عاقبت فجیع مکر خود خبر می دهد و تصریح می کند که دمار از روزگار چنین افراد و قوم آنها برآورده است: ﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانُ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ إِنَّا دَرَبْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْعِلِينَ﴾ (نمل ۲۷: ۵۰-۵۱). این فقط خداوند است که اختیار مکر کردن دارد. او در آیه ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (اعراف ۷: ۹۹) هشدار می دهد که تنها زیانکارانند که از مکر او غافلند.

۱. آنچه مسلم است، در ادب فارسی، مردم ستم کشیده که دستشان به بنیان ظلم و نابرابری نمی رسیده، همه گناهان و بی رسمی ها را به حساب مکر فلک دوار، روزگار غدار و جرم ماه و ستاره می گذاشته اند:

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری آسمان در کشتی عمرم کند دایم دو کار وقت شادی بادبانی، گاه آنده لنگری (انوری)

ما را چو روزگار فراموش کرده ای جاننا شکایت از تو کنم یاز روزگار؟ (عمیق)

نگار می فروشم عشوه ای کرد که ایمن گشتم از مکر زمانه (حافظ)

خواجه شیراز عالم را راهزن سال خورده ای تصور می کند که برای کوتاه کردن عمر انسان در کمین نشسته است:

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر اگر چه در جایی مسئولیت قتل خود را نه به گردن طالع و ستاره، بلکه به عهده چشم معشوق می گذارد:

از چشم خود بپرس که مارا که می کشد جاننا گناه طالع و جرم ستاره نیست قائم مقام فراهانی عزیز یا ذلیل شدن انسان ها را از بازی های روزگار می داند:

روزگار است آنکه غمزه دهد که خوار دارد چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد با همه این احوال، گردش فلک، دست روزگار و طالع و بخت ناسازگار یک طرف و شیطان ملعون هم یک طرف: فرشته از درگاه رانده ای که زیر پوست آدمیزاد می رود و مسئول جرم و معصیت هر خرد و کلانی است؛ حتی شتاب زدگی انسان هم به حساب او گذاشته می شود: *العجلة من عمل الشيطان*.

مکر شیطان است تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب (مثنوی، ۲۵۷۰/۵)